

- بفتاد از اسپ اندرون شهریار
 ۵۷۰ فرود آمد آن بی درفش پلید
 سوی شاه برداشت ز دین ۳ کمرش
 سپاهش همه بانگ برداشتند
 چو گشت اسپ از ۶ کوه سر بنگرید
 گمانی برم گفت کان گرد ماه
 ۵۷۵ نبرده بر ادرم فرخ زریز
 فکندست ۹ از اسپ کز تاختن
 نیاید ۱۰ همی بانگ مه زادگان
 هیونی بتسازید تا رزمگاه
 ببینید گفتا که او ۱۱ چون شدست
 ۵۷۰ بدین اندرون بود شاه جهان
 بشاه جهان گفت ماه ترا
 جهان پهلوان آن زریز سوار
 سر جادوان جهان بیدرفش
 چو آگاهی کشتن او رسید
 ۵۸۵ همه جامه تا پای بدرید پاك
 همی ۱۶ گفت داننده جاماسب را
 چگونه فرستم فرسته بدر
 چه گویم چه کردم نگار ترا
 درین آن گو شاهزاده درین
 ۵۹۰ بیارید گلگون لهراسپی
- درین آن جوان ۱ شاهزاده سوار
 سلیحش زتن ۲ پاك بیرون کشید
 درفش نگون ۴ و افسر پر گهرش
 درفش از بر پیل بگذاشتند ۵
 بگردانندرون ماه گردان ندید ۷
 که روشن بدی زو همیشه سپاه ۸
 که شیر ژیان آوریدی بزیر
 بماندند گردان و ز انداختن
 مگر کشته شد شاه آزادگان
 بنزدیکی آن درفش سپاه
 کم ۱۲ از داغ اودل پراز خون شدست
 که آمد یکی خون ز دیده چکان
 نگهدار تاج و سپاه ترا
 سواران ترکش ۱۳ بگشتند زار
 مراورا بیفکنند و برد آن درفش
 بشاه جهان مرگی آمد بدید ۱۴
 بدان تاج خرم بباشید خاك ۱۵
 چه گویم کنون شاه لهراسپ را
 چگویم بدان ۱۷ پیر گشته بدر
 که برد آن نبرده سوار ترا ۱۸
 چو تابنده ماه اندرون شد بمیخ
 نهید از برش زین گشتاسپی

- ۱- «د» «p»: آنجان - ۲- بجز «د»: همه - ۳- بجز «د»: اسپ - ۴- بجز «د»: نکو -
 ۵- «د»: بفراشتند - ۶- «د»: زان - ۷- «د»: برادوش را از اسپ افکنده اید -
 ۸- «د»: کردشاه... همه تاج و کلاه - ۹- «p»: فکندش - ۱۰- بجز «p»: نیاید و «د»
 بیت را ندارد - ۱۱- بجز «د»: کان شاه من - ۱۲- بجز «د»: که - ۱۳- «p» «د»: ترکان -
 ۱۴- «د»: دل شاه را زو غم آمد بدید - ۱۵- «د»: ... تاناف بدرید چاك بدان
 خسروی تاج میربخت خاك: «p»: بر آن خسروی تاج بر کرد خاك - ۱۶- بجز «د»: چنین -
 ۱۷- «د»: بنزدیک - ۱۸- این بیت در «د» نیست.

بیاراست مرجستن کینش را
 جهانندیده دستور گفتش بیای
 بفرمان دستور دانای راز
 بلشکر بگفتا کدامست شیر
 که پیش افکنند ۳ باره بر کین اوی
 پذیرفتم این از خدای جهان
 که هرگز میانه نهد پیش پای
 زلشکر نیاورد کس پای پیش

پورزیدن دین و آیینش را ۱
 بکین خواستن ۲ مرترا نیست رای
 فرود آمد از اسپ و بنشست باز
 که باز آورد کین فرخ زریز
 که باز آورد باره و زین اوی ۵۹۵
 پذیرفتن راستان و مهسان
 مراو را دهم دخترم را همای
 نجنبیدز پشان کس از جای خویش ۴

آگاهی یافتن اسفندیار از کشته شدن زریز

پس آگاهی آمد باسفندیار
 بدوت از غم او بکاھد همی
 گونا مور دست بردست زد
 چنو را برزم اندرون دیدمی
 دریغا سوارا گوا مهترا
 که کشت آن شه ۹ پیل نستوم را
 درفش و پس لشکر و جای خویش
 بقلب ۱۰ اندر آمد میانرا بیست
 برادرش بد پنج زیبای گاه
 همه ایستادند در پیش اوی
 بازادگان گفت پشت سپاه
 نگر تاچه گویم نکو بشنوید

که کشته شد آن شاهزاده سواره
 کنون کین او خواست ۶ خواهد همی ۶۰۰
 چه پنهان ۷ کند گفت هنگام بد
 همیشه ازین روز ترسیدمی ۸
 که بختش جدا کرد تاج از سرا
 که کند از زمین آهنین کوه را
 برادرش را داد و خود درفت پیش ۶۰۵
 گرفت آن درفش ۵ ما یون بدست
 همه نامداران ۱۱ و همتای شاه
 که لشکر شکستن بدی کیش اوی ۱۲
 که ای نامداران و پوران ۱۳ شاه
 بدین خدای جهان بگروید ۶۱۰

۱- بجای این بیت در «د» بیت زیرین آمده است :

شوم کینه او بخوام همی

و «P» این بیت نسخه «د» را آورده است و بیت متن را نیز با اختلاف ذیل ضبط کرده :

بسازم همی جستن کینش را پورزم همی دین و آیینش را

۲- بجز «p» «د» : بکینه شدن . ۳- «د» : اسپ ؛ «p» : آورد... ۴- «د» : پیش

بای... نرم جای . ۵- «د» : شیر نیزه گذار . ۶- «p» : جست . ۷- «د» : چنین میکند ؛ «C» :

چنیها . ۸- «د» : همه ساله زین زور ترسیدمی جو او را برزم اندرون دیدمی . ۹- «د» :

کو . ۱۰- «د» : به پیش . ۱۱- «د» : نامبردار . ۱۲- «د» بیت ذیلرا افزوده است :

بقلب اندرون بود جای زریز بصف اندر استاد شاه دلیر

۱۳- «د» «p» : گردان .

که بددین ۱ بدید آید از پاک دین
 که کسی بی زمانه نبرد دست ۲ نیز
 چه نیکوتر از مرگ در کارزار
 مجوید فریاد و سر مشمرید
 نگر تا نترسید از آویختن
 زمانی بکوشید و مردی کنید
 بماند درین ۴ کالبد جان من
 بمیرد همه لشکر پیر گرگ ۵
 که بانگ پدرش آمد از کوهسار ۶
 همه مرا چون تن و جان من
 که از بخشمان ۷ نیست روی گریخ
 بجان زیر آن گرامی ۹ سوار
 بمن شاه ۱۰ لهراسب نامه نوشت
 که گر بخت نیکم بود دستگیر
 باسفندیارم دهم تاج و گاه
 دهم همچنان تاج شاهی و را ۱۳
 و را خسروی تاج بر سر نهم

بدانید شاهان که روزیست این
 نگر تا نترسید از مرگ و چیز
 اگر کشت ۳ خواهد همی روزگار
 شما از پس کشتگان منگرید
 نگر تا نبینید بگر بختن ۶۱۵
 سر نیزه هارا برزم افکنید
 اگر کار بندید فرمان من
 شود نامتان در جهان بزرگ
 بدین اندرون بود اسفندیار
 که ای نامداران و گردان من ۶۲۰
 نترسید از نیزه و تیر و تیغ
 بدین خدای و گو اسفندیار ۸
 که اکنون فرود آمد اندر بهشت
 پذیرفته ام من از آن ۱۱ شاه پیر
 که چون ۱۲ باز گردم ازین رزمگاه ۶۲۵
 چنانچون پدر داد شاهی مرا
 سپه را همه با پشتون دهم

رفتن اسفندیار بچنگ ارجاسپ

خداوند اورنگ و باسهم تن ۱۴
 بزاری به پیش اندر افکنند سر
 ز شرم پدر سرفکنده نگون
 بسان یکی دیو جسته زبند ۱۷
 چنان کاندرافتد بگلبرگ باد
 ز بیمش همی مردد ۱۴ هر کش بدید ۱۸

چو اسفندیار آن گوپیلتن
 از آن کوه ۱۵ بشنید بانگ پدر
 خرامید و نیزه بچنگ ۱۶ اندرون ۶۳۰
 یکی نیزه بی بر نشسته بلند
 بدان لشکر دشمن اندر فتاد
 همی کشت از ایشان و سر می برید

- ۱- «د» : بی دین . ۲- «د» : در زمانه نماندست . ۳- بجز «د» : و کرکشت.
- ۴- بجز «د» : بدین . ۵- «د» : که بر مرگ دارد گذر شیر و کرک . ۶- این بیت و بیت بعد در «د» نیست . ۷- بجز «د» : بخش ما . ۸- «د» : جهان کرد کار . ۹- «د» : تبرده .
- ۱۰- «C» «p» : که من سوی . ۱۱- «د» : پذیرفتم ایند زکی . ۱۲- «د» : چومن .
- ۱۳- «C» این بیت و بیت بعد را ضبط نکرده است و «د» بیت دوم را . ۱۴- «د» : تهمتن...
- فرهنگ و بازورتن . ۱۵- «د» : گونه . ۱۶- «د» : بدست . ۱۷- «د» : بیت را ندارد.
- ۱۸- «د» : همی آفرین کرد هر کس که دید : «p» : ز پس تر همی رفت...

- ونستور ۱ پور زریر سوار
 یکی اسپ آموده تی-زرو
 بخواستش از آن اسپ دار پدر ۴
 بیاراست و بر گستوان بر فکند
 پیوشید جوشن برو بر نشست
 از اینسان ۶ خرامید تارزمگاه
 همی تاخت وان باره راتیق کرد
 از آزادگان هر که دیدی برآه
 کجا او فتادست گفتی ۸ زویر
 یکی مرد بد نام او اردشیر
 پی رسید ازو راه فرزند خرد
 فکندست گفتا میان سپاه
 بر وزرد کانبجا ۹ فتادست اوی
 پس آن شاهزاده برانگیخت پور
 همی تاختش تا بر او رسید
 بر رفتش دل و هوش ۱۲ بر پشت زین
 همی گفتش ۱۳ ای ماه تابان من
 بدان رفج و سخنی پیرو دیدیم
 ترا تا سپه داد لهر اسپ شاه
 همه ۱۴ لشکر و کشور آراستی
 کنون کت بگردون بر افراخت نام ۱۵
 شوم زی برادرت فرخنده شاه
- ۶۳۵ زخیمه خرامید زی اسپ دار ۲
 جهنده یکی کوه و آگنده خو ۳
 نهاد از بر او یکی زین زر
 بفتراک بست آن کیانی کمند ۵
 بمیدان خرامید و نیزه بدست
 سوی باب کشته همی جست راه
 ۶۴۰ همی آخت کینه همی کشت مرد
 پی رسیدی از نامدار سپاه ۷
 پدرم آن نپرده سوار دلیر
 سواری گرانمایه گرد گیر
 سوی بابکش راه بنمود گرد
 ۶۴۵ بنزد یکی آن درفش سیاه
 مگر بازبینیش يك باره روی
 همی کشت مرد و همی کرد شور
 چو او را بر آن ۱۰ خاک کشته بدید ۱۱
 فکند از برش خویشتن بر زمین
 چراغ دل و دیده و جان من
 ۶۵۰ کنون چونکه رفتی بکه اسپردیم
 و گشت اسپ را داد گاه و کلاه
 همی رزم را بارزو خواستی
 شدی کشته خود نار سیده ۱۶ بکام
 ۶۵۵ فرود آی گویم ازین خوب گاه

- ۱- «د» «p» : چو نستور . ۲- «د» : زخانه... زی شهریار . ۳- «د» : «p» : پور آگنده جو .
 ۴- «د» : بخواست و بیارود بر جای بر «p» : بخواست او... ۵- «د» : بر بست پیچان کمند .
 ۶- بجز «د» «p» : از آن سو . ۷- «د» : نامبردار شاه . ۸- «د» : گفتا . ۹- «د» : نکه کن
 که آنجا . ۱۰- بجز «د» : بدان . ۱۱- «p» : بیت زبرین را درج کرده است :

بدید آن و خانش چو نزدیک شد جهان بین او نیز تاویک شد .

- ۱۲- بجز «د» : وز . ۱۳- «د» «p» : همی گفت . ۱۴- «د» : همه . ۱۵- بجز «د» : بکامت
 بکیتی بر افروخت (p : بر افراخت) . ۱۶- بجز «p» : و نار سیده .

که از تونه این بد سزاوار اوی
 زمانی پرینسان همی بود دیر
 همی رفت بابانگک ۲ تاپیش شاه
 شه خسروان گفت ای جان باب
 ۶۶۰ کیان زاده گفت ای جهاندار شاه
 که ماندست ۴ شاهم بر آن خاک خشک
 چو از پور بشنید شاه این سخن
 جهان بر جهاندار تار یک شد
 بیارید گفتا سیاه مرا
 ۶۶۵ که امروز من از پی کین اوی
 یکی آتش اندازم ۸ اندر جهان
 چو گردان بدیدند از رزمگاه
 که خسرو بسیچیدش آراستن
 نباشیم گفتند همداستان
 ۶۷۰ برزم اندر آید بکین خواستن
 گرانمایه دستور گفتش بشاه
 به نستور ده باره بر نشست
 که او آورد باز کن پدر

برو کینش از دشمنان بازجوی ۱
 پس آن بارگی اندر آورد زیر
 که بنشسته بود از بر خوب گاه
 چرا کرده ای دیدگان را پر آب ۳
 برو کینه باب من باز خواه
 سیه ریش او پروریده بمشک ۵
 سیاهش بید روز روشن زین
 تن پیلواریش بار یک شد
 نبرده ۶ قبا و کلاه مرا
 برانم ازین چینیان خون بجوی ۷
 کز اینجا بکیوان رسد دود آن
 از آن تیره آورد گاه سپاه ۹
 همی رفت خواهد بکین خواستن ۱۰
 که شاهنشاه و کدخدای جهان
 چرا باید این لشکر آراستن
 نباید رفتن بدان کینه گاه
 مراورا سوی رزم دشمن فرست
 از آن کش تو باز آوری خوب تر

کشتن نستور و اسفندیار بی درفش را

بدادش بدو شاه بهزاد را
 ۶۷۵ پدر کشته آنکه ۱۲ میان دایست
 همان ۱۱ جوشن و خود پولاد را
 سیه رنگ بهزاد را بر نشست

- ۱- «C» بیت را ندارد ولی در چاپ تهران ضبط است . ۲- «D» : زاری کنان .
- ۳- «p» «D» بجای این بیت و بیت بعد بیت ذیلرا آورده اند :
- بشاه گفت ای خسرو نیکخواه برو کینه بابکم را بخواه .
- ۴- «p» «D» : فکنده است . ۵- «D» : او را غلامست مشک . ۶- : ایردی ؛ متن نیز مشکوک است و ظاهراً ضبط «D» نبردی است . ۷- بجز «D» : برانم ز خون یلان چند جوی .
- ۸- «D» : انگیزم . ۹- «D» «p» : از اینگونه آورد گاه و سپاه . ۱۰- «D» این بیت را ندارد و دو بیت ذیلرا نیز درج کرده است که در «p» نیز هست بجای دو بیت بعد متن :
- بساواز گفتند ای شاه دین نباید تو را شاه کین جستا
 نباید ترا نیز بودن چنین که ارجاست خواهد همی (کتون) جستا .
- ۱۱- بجز «p» : سیه . ۱۲- متن بروخیم : پسر شاه کشته ؛ «P» : ... آنرا ؛ متن ما از «D» است .

خرامید تا در میان سپاه ۱
 پیش صف دشمنان ایستاد
 منم گفت نستور ۲ پور زریر
 کجا باشد آن جادوی پیدرفش
 چو پاسخ ندادند آزاد را
 بکشت از تکینان لشکر بسی
 وزین ۴ سوی دیگر گواسفندیار
 چو سالار چین دید نستور را
 بلشکر بگفت این که شاید بدن
 بکشت از تکینان من بی شمار
 که ۷ نزد من آمد زریر از نخست
 کجا باشد آن بی درفش ۸ گزین
 بیامد هم اندر زمان بی درفش
 نشسته بر آن باره خسروی
 خرامید تا نزد ۱۱ نستور شاه
 گرفته همان تیغ زهر آب دار
 بگشتند هر دو بشمشیر و تبر
 پس آگاه کردند از آن کارزار
 همی تاخزش تا ۱۴ بدیشان رسید
 برانگیخت ۱۵ اسب از میان نبرد
 بینداخت آن زهر خورده بروی
 نیامد برو تیغ زهر آب دار
 زدش پهلوانی یکی برجگر
 زبانه نگون اندر افتاد و مرد

نشسته بر آن خوب رنگ سیاه
 همی بر کشید از جگر سرد باد
 پذیره نیاید مرا نرّه شیر
 که او دارد آن کلوبانی ۳ درفش
 برانگیخت شیرنگ بهزاد را ۶۸۰
 پذیره نیامد مر او را کسی
 همی کشت شان بی مرویشمار
 کیان تخمه و پهلوان پوره ۵ را
 کزینسان همی نیزه داند زدن ۶۸۵
 مگر کشت زنده ۶ زریر سوار
 بدین سان همی تاخت باره درست
 هم اکنون سوی ۹ منش خوانید همین
 گرفته بدست آن درفش بنفش ۱۰
 پوشیده آن جوشن پهلوی
 چراغ همه لشکر و پور شاه ۶۹۰
 که افکنده بد زوزریر سوار ۱۲
 سر جادوان ترک و پور زریر ۱۳
 پس شاه را فرخ اسفندیار
 سر جادوان چون مر او را بدید
 چو دانست کش بر سر افتاد مرد ۶۹۵
 مگر کش کند تیره رخشنده روی ۱۶
 گرفت آنکهی تیغش اسفندیار ۱۷
 چنان کزد گرسو برون کرد سر
 بدید آن کیان زادگی دست برد

۱ «p» : و آمد سوی رزمگاه . ۲ «د» : نستوه (در تمام صفحات) . ۳ «د» : که دارد
 ز چشمید باخود . ۴ «د» «p» : و زان . ۵ «د» : کوه، بمناسبت نستوه مصراع اول .
 ۶ «د» «p» : مگر زنده کشت آن .
 ۷ «د» : چو . ۸ «د» : پیدرفش (همه جا) . ۹ «P» : بر . ۱۰ «p» «د» :
 اندرش آن درفش . ۱۱ «د» «p» : پیش . ۱۲ «د» : بر زوزریر . ۱۳ «p» : بیت را ندارد .
 ۱۴ «د» : بزوین و تیغ بر آمد یکی کرد چون تیره میخ . ۱۵ «د» : بتا زید تا نزد ایشان .
 ۱۶ «د» : بر افکند . ۱۷ «د» : بینداخت زهر آب داده بدو مگر که ...
 ۱۷ : گرفتش همان تیغ ...! متن بروخیم : گرفتش همان تیغ شاه سوار . متن ما از «د» است .

۷۰۰	فرود آمد از باره اسفندبار	سلیح زریر آن گو نامدار ۱
	از آن جادوی زشت ۲ بیرون کشید	سرش را ز تن نیمه اندر برید
	نکودنگ اسب زریر و درفش	ببرد و سر بی هنر بیدرفش ۳
	سپاه کبی ۴ بانگ بر داشتند	همی ۵ نعره از چرخ بگذاشتند
	که پیروز شد شاه و دشمن فکند	برفت و بیاورد اسب سمند ۶
۷۰۵	شد آن شاهزاده سوار دلیر	سوی شاه برد آن سمند زریر
	سرپیر جادو نهادش به پیش ۷	کشنده بکشت اینت آیین و کیش

گر یختن ارجاسپ از کارزار

۷۱۰	چو باز آورد آن گرانما به کین	بر اسب زویری ۸ برافکنند زین
	خرامید تا پیش ۹ آورد گاه	به بهره کرد آن کیانی سپاه
	از آن سه یکی را ۱۰ بنستور داد	یل لشکر افروز فرخ نژاد ۱۱
	دگر بهره را با برادر سپرد	بزرگان ایران و مردان گرد
	سوم بهره را سوی خود بازداشت	که چون ابرغر نده آواز داشت
	چونستور کرد نکش ۱۲ پاك تن	چونوش آذر آن پهلو رزم زن ۱۳
	همیدون بیستند پیمان برین	که گرتیغ دشمن بدرد زمین
	نگردیم زنده ۱۴ ازین جنگ باز	نداریم ازین بد کنش ۱۵ چنگ باز
۷۱۵	برین بر بیستند تنگ استوار	بگفتند و رفتند زی کارزار ۱۶

- ۱- «د» : نبرده سوار . ۲- بجز «د» «p» : پیر . ۳- «د» : نکو رنگ باره بزین درفش ببرد او با آن سرپیر بنفش ؛ «p» : ... ببرد او با آن سر... ۴- «د» : سپه یکسره . ۵- بجز «p» و «د» : همه . ۶- «p» : همان نیزه آورد بازو سمند . ۷- «د» : سر بنده درفش بیفکند پیش . ۸- «p» : با سب زویر اندر . ۹- بجز «د» : باز . ۱۰- بجز «د» «p» : از آن بهره ایرا . ۱۱- «د» : نبره سپهدار فرخ نژاد . ۱۲- «د» : چونستوه و آن خسرو . ۱۳- «C» : ... پهلوان رزم زن ؛ «د» : نوش آذر کرد لشکر شکن ؛ «p» : ... آن کرد لشکر شکن و بیت ذیلرا افزوده است که دو «د» نیز هست با اختلافی دو مصراع دوم . بهم ایستادند در پیش اوی «p» : که لشکر شکن بنوی کیش اوی . «د» : یکی چون هر برود گر کینه جوی ۱۴- «د» : پاك تن . ۱۵- بجز «د» «p» : بد گمان . ۱۶- «د» : بدین ایستادند هر سه بگناه برفتند یکسر سوی رزمگاه ؛ «p» : برین ایستادند هر سه سوار برفتند یکسر سوی کارزار .

چو ایشان فکندند اسب از میان
 همه یکسر از جای بر خاستند
 از ایشان بکشتند چندان سوار ۲
 چنان خون همی رفت بر کوه و دشت
 چو ارجاسب آن دید آمد به پیش
 گوگرد کش نیزه اندر نهاد
 همی دوختشان سینه ها باز پشت ۶
 چو دانست خاقان که ماندست و بس ۸
 سپه جنب جنبان شد و کار گشت
 هم آنگاه اندر گریز ۱۱ ایستاد
 پس اندر گرفتند ۱۳ ایرانیان
 بکشتند از ایشان زهر سو بسی

کوان و جوانان ۱ ایرانیان
 جهانرا بجوشن بیاراستند
 کز آن تنگ شد جای آن کارزار ۳
 کز آن آسیاها بنخون در بگشت
 ابا نامداران و مردان ۴ خویش ۷۲۰
 بران نرّه دیوان پیغو نژاده ۵
 چنین تابسی ۷ سر کشان را بگشت
 نیارد شدن پیش او نیز کس ۹
 همی بود تاروز اندر گذشت ۱۰
 بشد رویش ۱۲ اندر بیابان نهاد ۷۲۵
 بدان لشکر بی مر ۱۴ چینیان
 نبخشودشان این ۱۵ شکفتی کسی

بخشایش یافتن ترکان از اسفندیار

چو ترکان بدیدند کار جاسپ رفت
 همه مهترانشان ۱۷ پیاده شدند
 کمانهای ترکی بینداختند
 هزارش گفتند اگر ۱۹ شهریار
 بدین اندر آیم و پرسش کنیم
 پس آزادگان این سخن را بنیز
 زدند تیغ و کشتند از ایشان همی

همی آید ۱۶ از هر سوی تیغ تفت
 به پیش گو اسفندیار آمدند
 قباى از بدنها ۱۸ برون آختند ۷۳۰
 دهد ۲۰ بندهگان را بجان زینهار
 همه آذران را پرستش کنیم
 نه برداشتند ایچ گونه بچیز
 جها نشد زخو نشان درخشان همی ۲۱

- ۱- «د» «p» : ودلیران . ۲- «p» «د» : سپاه . ۳- «p» «د» : جای آوردگاه .
- ۴- «د» : کردان . ۵- این بیت در «د» دو سطر بالاتر است و بیت ذیلرا اضافه دارد :
- بنیزه دگر باره اسفندیار یکی خون نشان کرد در کارزار .
- ۶- بجز «p» : تابه پشت . ۷- «د» : تا همه ؛ «p» : تاسر . ۸- «د» : او ماند و بس؟
- ۹- «p» : کز آن سپس . ۱۰- «د» «p» : هیچکس . ۱۱- این بیت در «د» نیست .
- ۱۱- «د» : گریغ . ۱۲- «د» : شد و روی . ۱۳- بجز «د» : نهادند . ۱۴- «د» : رزم زن .
- ۱۵- «C» : از ؛ نسخ دیگر بجز «د» : ای . ۱۶- بجز «د» : آمد . ۱۷- «د»
- «p» : همه سرکشان خود . ۱۸- بجز «د» : نبردی . ۱۹- «د» : هزاری بگفتند کای ؛ «p»
- ... کای . ۲۰- «p» : دهی ؛ «د» : ده این . ۲۱- «د» این بیت و بیت پیش را نداد و در

«C» این بیت چنین ضبط شده است :

از ایشان بکشتند چندان سپاه

کجا رحمت آورد گشتا سپ شاه .

۷۳۰	چو آواز بشنید اسفندبار ۱	بجان وبتن ۲ دادشان زینهار
	بدان لشکر فرخ ۳ آواز داد	گویلتن شاه خسرو ۴ نژاد
	که ای نامداران ایرانیان	بگردید ازین لشکر چینیان ۵
	کنون کاین سپاه عدو گشت پست	ازین پس زکشتن بدارید دست
	که بس زار و خوارند و بیچاره وار	دهید این سگاران ۷ بجان زینهار
۷۴۰	بدارید دست از گروتن کنون	مبندید کس را مریزید خون
	متازید و این کشتگان مسپرید	بگردید و آن خستگان بشمرید ۸
	مگیریدشان بهر جان زریز	بر اسپان جنگی مپایید دیر
	چو لشکر شنیدند آواز اوی	شدند از برخستگان باز اوی ۹
	بلشکر که خود ۱۰ فرود آمدند	به پیروز گشتن تیره زدند
۷۴۵	همه شب نغفتند از آن ۱۱ خر می	که پیروز گر گشت شاه زمی ۱۲
	چو اندر گذشت آن شب تیره گون	بر آن شیر مردان ریزنده خون ۱۳
	کی ۱۴ نامور باسران سپاه	بیامد بیدار آن ۱۵ رزمگاه
	همی گرد آن کشتگان بر بگشت	گر اید بگریست و اندر گذشت ۱۶
	برادرش را دید کشته بزار	بآورد که ۱۷ بر، در افکنده خوار
۷۵۰	چو اورا چنان زار و کشته ۱۸ بدید	همه جامه خسروی بر درید
	فرود آمد از شولک ۱۹ خوب رنگ	بریش خود اندر زده هر دو چنگ
	همی گفتش ۲۰ ای شاه گردان بلخ	همه زندگانیم شد بی تو ۲۱ تلخ

- ۱- «C»: ازین پس چو بشنید آوای زار؛ «D»: از ایشان چو ... ۲- «D»: بیغشود
 و پس . ۳- «D»: کشن . ۴- «D»: فرخ . ۵- این بیت در «D» نیست .
 ۶- «D»: زار و ارند . ۷- «D»: سرانرا . ۸- «D»: این بستگان ... و برخستگان
 مگردید . ۹- «p»: ... همه زه، تهمین نهادند روی؛ نسخ دیگر بجز «D»: آوای اوی ...
 بارزوی . ۱۰- «D»: آنکه . ۱۱- بجز «D» «p»: از . ۱۲- بجز «D»: که پیروزی
 بودشان رستی . ۱۳- بجز «D»: بدشت و بیابان همی رفت خون . ۱۴- «C»: کو؛ «D»:
 یکی . ۱۵- «D»: همانگاه آمد بدان ... و اضافه دارد:

همه شمع و آتش بر افروختند دل دشمن از کینه میسوختند.

- ۱۶- «D»: بسی کشته افکنده بروی دشت . ۱۷- بجز «D»: بر آورد که . ۱۸- «p»: خوار گشته؛ «D»: خوار و کشته . ۱۹- «p»: باره . ۲۰- «D» «p»: گفت .
 ۲۱- «p»: همه زندگان ما گشت؛ نسخ دیگر بجز «D»: همه زندگان بگردیم .

نبرده سوارا گزیده گوا ۱	درینا گوا خسروا مهتر ۱
چراغ کیی افسر لشکرا ۳	ستون منا پرده کشورا
۷۵۵ بدست خودش روی بستر د پاك	فراز ۴ آمد و برگرفتش زخاک
تو گفتی زیر از بنه خود نژاد	بتابوت زریش اندر نهاد
بتابوت نهاد در نهادند ۶ پیش	کیان زادگان هر کسی راه زخویش
کسی را که خسته است بیرون برند	بفرمود تا کشتگان بشمرند
بدشت و بکوه و بیابان و راه	بگشتند برگرد آن رزمگاه
۷۶۰ هزار و صد و شست و شش نامدار ۷	از ایرانیان کشته بد سی هزار
که از پای پیلان برون جسته بود	هزار و چهل نامور خسته بود
از آن هشتصد سرکش و نامدار ۹	وزان دشمنان کشته بد صد هزار ۸
چنان جای بد ۱۰ تا توانی مایست	دگر خسته بد سه هزار و دو بیست

باز آمدن گشتاسب بیابخ

سوی گاه باز آمد از رزمگاه ۱۱	کی نامبردار فرخنده شاه
۷۶۵ سوی کشور نامور کش سپاه	به نستور گفتا که فردا بگاہ
بزد کوس و لشکر ۱۳ بنه بر نهاد	گزیده ۱۲ سپید هم از بامداد
همه چیره دل گشته و رزم جوی	بایران زمین باز کردند روی
نہشتند بر جایگه هیچ ۱۴ چیز	مر آن خستگانرا بردند نیز
بدانسا پزشکان سپردندشان	بایران زمین باز بردندشان
۷۷۰ پیور مهین داد فرخ همای	چو شاه جهان باز شد باز جای
عجم را چنین بود آیین و داد	سپه را به نستور فرخنده داد

- ۱- «p» : درینا سرا مهتر خسروا : نسخ دیگر بجز «د» : درینا نگارا مها خسروا .
- ۲- «p» : چراغ جهان افسر کشورا : «د» : چراغ بسی افسر و کشورا . ۳- این بیت در «p» و «د» نیست . ۴- «p» «د» : فرود . ۵- «p» : کیان زادگان و جوانان ؛ نسخ دیگر بجز «د» : گو آزادگان با جوانان . ۶- بجز «د» : اندر افکند .
- ۷- «د» : ... شصت بد ... : «p» : از این هفتصد سرکش و نامدار . و مراجع شود بیارونی شماره ۹ .
- ۸- «د» : وزان چینیان بد و صد و سی هزار . ۹- «د» : از آن هفتصد ... : «p» : هزار و صد و شصت و سه . ۱۰- «د» : بر این جایگه . ۱۱- «د» ندارد . ۱۲- «F» : پیامد . ۱۳- «p» : نای رویین . ۱۴- «p» «F» : از آن خستگان ؛ نسخ دیگر بجز «د» : از آن خسته و کشته .

سوار جهانجوی ۲ و نیزه گذار
 یکی تا بر شاه ۴ ترکان بتاز
 بکش هر که یابی بکین پدر
 بدادش همه بی مروبی شمار ۲
 و شاه جهان از بر تخت و گاه ۸
 سپه را همه یکسره بار داد ۹
 سپه راهمی کردش ۱۰ آراسته
 کسی رانهدشت ایچ ۱۱ ناداده چیز
 کرا پایه بایست پایه نهاد ۱۲
 سوی خانهاشان فرستاد باز
 بگاہ شهنشاهی اندر نشست
 برو عود هندی همی سوختند
 همه هیزمش عود و عنبرش خاک

بدادش از آزادگان ۱ ده هزار
 بفرمود و گفت ای گونیزه باز ۳
 بآیاس و خلخ ۵ همی برگذر
 زهرچش بیایست بودش بکار ۶
 هم آنگاه نستور برد آن سپاه
 نشست و کبی تاج بر سر نهاد
 در گنج بگشاد و ز خواسته
 سرانرا همه شهرها داد نیز
 کرا پادشاهی سزا بد بداد ۷۸۰
 چو اندر خورکارشان داد ساز
 خرامید بر گاه و باره بیست
 بفرمود تا آذر افروختند
 زمینش بکردند از زر پاک

- ۱ «د» «p» : شمار سپاهش بدی . ۲ - «p» «F» : سواران جنگی . ۳ - «p» : رزم ساز .
 ۴ - «p» «F» : یکی پاؤ شوسوی ؛ «د» : یکی تا بر شاه توران . ۵ - «p» : باطراف خلخ
 یکی ؛ «د» : باطراف خلخستان . راجع بکلمه آیباس رجوع کنید بیاد داشت مربوط بیت ۵۳۹ .
 ۶ - «p» و چاپ تهران : ... و بودش بکار ؛ «د» : هر آنچهش بیایست ... ۷ - «د» «p» :
 بفرمود دادن همه (د : بدو) شهریار . ۸ - «د» : سوی شهر ترکان بآیین و راه .
 ۹ - «د» : سپه را سراسر همه بار داد کسی را که او بود مهتر نژاد . ۱۰ - «د» «
 «p» : همه کرد . ۱۱ - «p» «F» : بنگداشت ؛ «د» : نماند ایچ . ۱۲ -
 «د» از اینجا تا بیت ۷۹۵ ندارد و بجای آن شش بیت دیگر دارد که آنهم با اندک اختلافی
 ابیات ۸۲۳ تا ۸۳۰ متن ماست و چون «د» برخی از آنها را آنجا نیز ندارد هرشش بیت
 را اینجا می آوریم :

سپاهی برون کرد مردان مرد
 خراسان بدو داد و کردش کسی
 جهان گشت ایمن بداد و بدین
 طمع کس ز کس بر جو سیم نه
 و بر زیگران تخم میکاشتند
 بشهر اندرون کم شده بدنشان.

برادرش را خواند شاه نبرد
 بدو داد دینار و گوهر بسی
 چو بکچند گاهی بر آمد برین
 کسیرا به بد از کسی بیم نه
 سواران جهانرا همی داشتند
 بدین خرمی بد سراسر جهان

- | | | |
|-----|--|--|
| ۷۸۵ | پسش خان گشتاسپی نام کرد
نهادند جاماسب را موبدش
که مارا خداوند یافه نهشت
که مان بر همه کار ۳ پیروز کرد
که داند ۴ چنین جز جهان آفرین | همه کار او را ۱ باندام کرد
بفرمود تا بردو گنبدش
سوی کردانانش نامه نوشت
شبان شده ۲ تیر همان روز کرد
بنفرین شد ارجاسپ و ما بافرین
چو پیروزی شاه تان بشنوبد
چو آگاه شد قیصر آن شاه روم
فرسته فرستاد با خواسته
شاه بر پرستان ۵ و شاهان هند |
| ۷۹۰ | گزیبتی باذر پرستان دهید
که فرخ شد آن شاه و ارجاسپ شوم
غلامان و اسپان آراسته
گزیبتش بدادند و شاهان سند | |

فرستادن گشتاسپ اسفندیار را بهه کشور

ودین به گرفتن ایشان ازو

- | | | |
|-----|--|--|
| ۷۹۵ | نشسته بتخت کبی نامدار ۶
بزرگان و شاهان مهتر نژاد
بدست اندرون گرزۀ گاوسار ۷
بزر کلاهش همی تافت ماه ۸
سر افکنده و دست کرده بکش
ز جان و جهانش همی برگزید ۸
همی آرزو نایدت ۱۰ کار زار ۸۰۰
که تو شهر یاری و کیهان ۱۲ تراست
در گنجها را برو برگشاد
که او را بدی پهلوی دست برد
هنوزت نشد ۱۴ گفت هنگام گاه | گو نامبردار به روزگار
گزینان کشورش را بار داد
زییش اندر آمد گو اسفندیار
نهاده بسر بر کیانی کلاه
باستاد در پیش وی بنده فش
چو شاه جهان روی او را بدید
بخندید و گفت ۹ ای یل اسفندیار
یل تیغ زن ۱۱ گفت فرمان تراست
کی نامور تاج زرینش داد
همه کار ایران مر او را سپرد
درفش ۱۳ بدو داد و گنج و سپاه |
|-----|--|--|

۱ - «P» «F» : همه کارها را . ۲ - بجز «p» «F» : سیه .
 ۳ - «p» : کیانرا بهر جای ؛ «F» : ابر دشمنان جمله ؛ ۴ - «p» : که کردی .
 ۵ - «F» : بت پرستان . ۶ - «p» «F» : نسبت از برگاه آن شهریار (F) :
 شاهوار) . ۷ - «د» : پیامد پس اسفندیار گزین به پیش پدر دریلی بافرین .
 ۸ - «د» : بیت دانداد . ۹ - متن بروخیم : بخندید گفت . ۱۰ - «د» : آیدت . ۱۱ - «د» :
 کینه ور . ۱۲ - «p» «F» : و ایران . ۱۳ - بجز «د» : درفش . ۱۴ - «د» : نپه .

- ۸۰۵ بدو گفت پایت ا بزین اندر آر
 بشد تیغ زن گرد کش ۴ پور شاه
 بروم و بهندوستان بر بگشت ۶
 گزارش همی کرد اسفندیار
 چو آگه شدند از نکودین اوی
 ۸۱۰ موبین دین به را بیاراستند
 بتان راسراسر همی ۱۱ سوختند
 همه نامه کردند زی شهریار
 بیستیم کشتی ۱۲ و بگرفت باز ۱۳
 که ماراست گشتیم و هم دین پرست ۱۵
 ۸۱۵ چو آن ۱۷ نامه شهریاران بخواند
 فرستاد زندی بهر کشوری
- همه کشورم را ۲ بدین اندر آر ۳
 بگرد همه کشوران ۵ با سپاه
 زد دریا و تاریکی اندر ۷ گذشت
 بفرمان یزدان پروردگار ۸
 گرفتند از او ۹ راه و آیین اوی
 ازین دین گزارش همی خواستند ۱۰
 بجای بت آتش بر افروختند
 که مادین گرفتیم از اسفندیار
 کنونت نشایدز ما خواست باز ۱۴
 کنون زند زردشت ۱۶ زی ما فرست
 نشست از بر گاه و یاران بخواند
 بهر نامداری و هر مهتری ۱۸

- ۱ - «د» : پرو پای گردان . ۲ - «F» «p» : همه کشورانت؛ نسخ دیگر بجز «د» :
 همه کشورانرا . ۳ - «د» اضافه دارد :
 از آن شهرها بت پرستان بکش پس آتشکده کن در آنجا بهش .
 ۴ - «د» : شیردل تیغ زن . ۵ - «د» : کشورش . ۶ - «F» «p» : در... : «د» :
 برگذشت . ۷ - «د» «C» و «F» بیت ذیل درج است :
 شه روم و هندوستان وین همه نامه کردند زی پیلتن ؛
 بملاوه در «F» سه بیت زیرین نیز افزوده شده است :
 وز آنجا بنزد الان واندشاه
 چونزد الان شد کوا سفندیار
 فرود آورد آنجا بیکه لشکری
 ابا کوس و بالشکر کیله خواه
 بفرمود تا آمدند نامدار
 ابا نامداران هر کشوری .
 ۸ - «د» : همی کرد کار . و این بیت و بیت بعد در «F» نیست . ۹ - «د» : آن .
 ۱۰ - این بیت و بیت بعد در «د» نیست . ۱۱ - بجز «F» : بتان از سر گاه می ؛
 «P» تمام بیت را ندارد . ۱۲ - «د» : زنار . ۱۳ - «p» : چو ماراست ساز ؛ «F» :
 و اوباز کاست : متن بروخیم... ساز ؛ متن ماصحیح علامه دهدداست .
 ۱۴ - «F» : نیایدز ما باز خواست . ۱۵ - «د» : چو ماراست دیدیم این ده بهست ؛
 «F» : چو ماراست دیدیم و این دین بهست ؛ «p» : ... و یزدان پرست . ۱۶ - «د» :
 زند استا . ۱۷ - «د» : شد آن . ۱۸ - این بیت در «د» نیست .

بفرمود تا نامور پهلوان
 بهر جای کان شاه بنهاد روی
 همه خود مراورا ۳ فرمان شدند
 چو گیتی همه راست شد بر پدرش
 کیی وار بنشست بر تختگاه
 برادرش را خواند فرشید ورد
 بدو داد دینار و درهم ۸ بسی
 چو يك چند گاهی بر آمد برین
 فرسته فرستاد هم زی پدر
 جهان ویژه کردم بفر خدای
 کسی را بنیز از کسی بیم نه
 فروزنده گیتی بسان بهشت
 سواران جهانرا همی داشتند
 برین بر بگردید چندی جهان

همی گشت بر ۱ چار گوشه جهان
 نیامد کس اندر برش جنگجوی ۲
 بدان در ۴ جهان پاك پنهان شدند ۸۲۰
 گشاد از میان باز ۵ زرین کمرش
 پیاسود یکچند خود ۶ با سپاه
 سپاهی برون کرد مردان مرد ۷
 خراسان بدو دادو کردش کسی
 جهان ویژه گشته ۹ بدو پاکدین
 که ای نامور شاه پیروز گر ۸۲۵
 بکشور پراکنده سایه همای
 بگیتی کسی می زر و سیم نه
 جهان گشته آباد و هر جای گشت
 و ورز یگران و رز میکاشتند
 بگیتی بدی بود اندر نهان ۱۰ ۸۳۰

بدگویی کردن گرزماز اسفندیار

چنین گفت گوینده کان روزگار که شه داد تاجی با اسفندیار ۱۱

- ۱ - «F» : در . ۲ - «F» «p» : نبرده کسی پیش روی . ۳ - «د» : مراورا
- همه کس . ۴ - «د» : از . ۵ - «F» : پاك ؛ «د» : بند .
- ۶ - «F» «p» : که . ۶ - بیت در «د» نیست . ۷ - بجز «F» «p» :
- و مردان مرد . و بیت در «د» قبل آمده بود که در پاورقی ۱۲ صفحه ۵۶ نوشته شد .
- ۸ - «F» «p» : گوهر . و در «د» نیز گوهر است که در پاورقی صفحه ۵۶ نوشته شد .
- ۹ - «p» : کرده . و برای اختلاف این بیت و ابیات ۸۲۷ و ۸۲۹ و ۸۳۰ با نسخه «د» رجوع کنید پاورقی ۱۲ صفحه ۵۶ . ۱۰ - «p» : بدین سان بد آسوده یکسر جهان پراکنده گشت همه کمرهان و سه بیت ذیلرا نیز افزوده است :

ازین دو یکی کارمن ده نشان
 و باهیچ باشد دگر کار تو
 خبر های نیکو بر شهریار

و دامش همی کرد با چندیار ؛
 بدادش ز مردان بدو لشکری
 گزینان ایران و نام آوردان .

چه فرمایی ای شاه گردنکشان
 بیایم بدرگه بدیدار تو
 فرسته همی برد از اسفندیار
 ۱۱ - در «د» اینطور ضبطست :

یکی روز بنشست کو شهریار
 «د» اضافه دارد :

فرستاد او را بهر کشوری
 شد از پیش او تهنن باسران

گوی نامبردار فرسوده رزم
 ندانم چه شان بود آغاز کار ۱
 پسر را همیشه بدانندیش بود ۲
 ازو زشت گفتمی و طعنه زدی
 نشسته بآرام در بزمگاه ۴
 بزرگان و شاهان ۵ مهتر نواد
 رخ از درد زرد و دل از کین سیاه ۶
 نگر تا ز آهو ۷ چه افکنند پن
 چو دشمن بود گفت ۹ فرزند بد
 چنن گفتمان مو به دراست کیش ۱۰
 ازو باب را روز بدتر شود
 از اندازه پس سرش باید برید
 خداوند این راز که وین چه راز ۱۲
 که این راز گفتن کنون نیست روی ۱۳
 فریبنده را گفت نزد من آی
 نهان چیست از آن اژدها کیش من ۱۴
 نباید جز آن چیز کاندرا خورد

یکی سرکشی بود نامش گرزم
 بدل کین همی داشت ز اسفندیار
 شنیدم که گشت است را خویش بود
 هر آنجا که آواز ۳ او آمدی ۸۳۵
 شه نامبردار روزی بگناه
 گزبنان لشکرش را بار داد
 نشسته بد او پیش فرخنده شاه
 فراز آمد از شاهزاده سخن
 هم آنکه ۸ یکی دست بردست زد ۸۴۰
 فرازش نباید کشیدن به پیش
 که چون پوریا سهم و مهتر ۱۱ شود
 رهی کز خداوند سر بر کشید
 چو از راز دار این سخن جست باز
 کیان شاه را گفت ناراست گوی ۸۴۵
 شه شهریاران تهی کرد جای
 بگوی اینهمه سر بر پیش من
 گرزم بد آموز ۱۵ گفت از خرد

۱ - «p» : سان ... ؛ «د» : ... از آغاز . ۲ - «د» بیت را ندارد . ۳ - «د» :
 او رفتی و . ۴ - «p» «C» : نشسته بد از بامدادان بگناه . و در «C» این بیت
 و بیت بعد نیست . ۵ - «د» : جهان ندیده گردان . ۶ - «د» : گرزم آمد و ...
 نشست و بهانه همی جست راه . و بیت ذیل را نیز اضافه دارد :

که چون شاهرا بر سبر بر ژند برو یال او را بخاک افکنند؛

و در «p» بیت اضافی «د» بجای بیت متن آمده است و بیت دوم با تغییر مختصری در مصراع
 اول بدینگونه : که چون شاخ نو بر کهن برزند . ۷ - بجز «د» : بد آهو .
 ۸ - «د» : ژناک . ۹ - «د» : که ... ؛ «p» : که دشمن بود ویژه .
 ۱۰ - «د» : گوید آن مو به خوب ؛ «p» : ... خوب . ۱۱ - بجز «p» : سهم مهتر
 ۱۲ - «p» این بیت را چنین ضبط کرده است :

جهان دار گفت این شنیدم نغست نیامد مرا این گمانی درست

و در «د» چنین است :

چو از راز داران شنیدم نغست نیامد مرا این گمان درست.

۱۳ - این بیت در «د» نیست . ۱۴ - «د» : همه مایه کن ... کز آن تازه گردد دل و
 کیش من ؛ «P» : ... نهان چیست راز بدانندیش من . ۱۵ - بجز «د» : بد آهوش.

- مرا شاه کرد از جهان بی نیاز
ندارم من از شاه خود باز بند
ندارم هر آینه از شاه راز
که گر باز گویم و او نشنود
بدان ای جهاندار کاسفندیار
بسی لشکر آمد بنزدیک اوی
بر آنست اکنون ۵ که بند ترا
تراگر بدست آورید و بیست ۷
تو دانی که آنست اسفندیار
چنو حلقه کرد آن کمند بتاب
من آنچه شنیدم بگفتمت راست
چو با شاه ایران گرزم این براند
چنین گفت هر گز که دید این شکفت
نخورد ایچ می نیز و شادی ۱۱ نکرد
از اندیشه آن شب ۱۲ نیامدش خواب
چواز کوهساران سپیده دمید
بخواند آن جهان دیده جاماسپ را
بدو گفت روز ۱۴ اسفندیار
که کار ۱۶ بزرگست پیش اندرا
کنون آن همی ۱۸ مرا ترا بایدا
- سزد گردندارم من از شاه راز ۱
و گرچه نیاید مرا اورا پسند ۲ ۸۵۰
و گرچه نخواهد ز من گفت باز ۲
به از راز کردنش پنهان بود ۳
بسیچند همی رزم راروی کار ۴
همه خود سوی او نهادند روی
بشاهی همی ۶ بد پسند ترا ۸۵۵
کند مر جهانرا همه زیر دست
که او را بر زم اندرون نیست یار
پذیره نیارد شدن ۸ آفتاب
تو به دان کنون رای و ۹ فرمان تراست
گو ۱۰ نامبردار خیره بماند ۸۶۰
دژم گشت وز پور کینه گرفت
ابی بزم بنشست با باد سرد
از اسفندیارش گرفته شتاب
فروغ ستاره بشد ۱۳ ناپدید
که دستور بدشاه گشتاپ را ۸۶۵
مراورا بخوان زود و نزد من آر ۱۵
تو آبی همی ای مه کشور ۱۷
که بی تو مرا کار بر ناید ۱۹

- ۱ - «د» : اگرچه نخواهد ز من بی نیاز ... از شاه باز . ۲ - این بیت در «د» نیست .
۳ - «P» : ... بیرون شود ؛ «د» : ... شود . ۴ - «p» : ابا تو بسیچند همی کار زار .
۵ - بجز «د» «F» : اکنون . ۶ - «د» : همان . ۷ «د» : آورد او بیست .
۸ - «د» : چواو ... طناب نیارد شدن پیش او ... ؛ «p» : ... نیاردشش ... ۹ - «د» : توبه
دانی اکنون که فرمان . ۱۰ - «د» : کی . ۱۱ - «د» : رامش . ۱۲ - «د» :
از آن بدسکالش . ۱۳ - بجز «د» «P» : بید . ۱۴ - «د» : پیش . ۱۵ - «د» :
بخوان مرد وا و نگه دار کار . و بیت ذیل را نیز افزوده است :

بگویش که بر خیز و پیش من آی چونامه بخوانی بره بر مهای

- که با تغییر ذیل در «p» نیز آمده است : ... نزد من آی ... زمانه مهای . ۱۶ - «p» : که کاری .
۱۷ - «p» : توبایی ... ؛ «د» : تودانی مگر کار این لشکرا . ۱۸ - «p» : کنون این زمان
۱۹ - «د» : تمام بیت را ندارد .

نوشتش یکی نامه استوار
 ۸۷۰ فرستادم این پیر جاماسپ را
 چو او را بینی میانرا ببند
 اگر خفته ای زود برجه پبای
 خردمند شد نامه شاه برد
 که ای نامور فرخ اسفندیار
 که او پیش دیدست لهراسپ را
 ابا او بیابر ستور نوند
 و گر خود بیایی زمانی مپای ۱
 گذارید کوه و ۲ بیابان سپرد

آمدن جاماسپ نزد اسفندیار

بدان روزگار ازدر اسفندیار
 ۸۷۵ از آن دشت آواز دادش کسی
 چو آن بانگ بشنیدش آمدشگفت
 پسر بود او را گزیده چهار
 یکی نام بهمن یکی ۶ مهرنوش
 چهارمش را ۸ نام نوش آذرا
 ۸۸۰ بشاه جهان گفت بهمن پسر
 یکی زرف ۱۱ خنده بخندید شاه
 بکایک بگفتند کای شهریار
 بیوران بگفت اندرین ۱۴ روزگار
 بدشت اندرون بود ۳ بهر شکار
 که جاماسپ را کرد خسرو گسی
 بیچید و خندیدن ۴ اندر گرفت
 همه خوبروی و نبرده سوار ۵
 سوم آذرا فروز گرد بهوش ۷
 که بنهاد او گنبد آذرا ۹
 که تا جاودان سبز بادات سر ۱۰
 بدو گفت بنگر که آید پراه ۱۲
 مغند و ازین حادثه شرم دار ۱۳
 کس آمد مرا ازدر ۱۵ شهریار

- ۱ - «p» : بیای . ۲ - «p» : بتازید و کوه ؛ «d» : گذارید کوه ؛ متن بروخیم :
- گذارنده کوه ؛ متن مائصحیح قیاسی است . ۳ - «p» : بد پراه ؛ نسخ دیگر بجز «d» :
- بد برای . ۴ - «d» : بخندید و بیچیدن . ۵ - «d» : همه رزم جوی ... ؛ «p» همه :
- رزم جوی و همه نیزه دار . ۶ - «d» : دگر ... ؛ «C» : مهرنوش . ۷ - «C» :
- و چاپ طهران ؛ سوم نام او آذرا فروز طوس ؛ «d» : سوم نام او بد دل افروز طوس .
- ۸ - بجز «d» : چهارم و را . ۹ - «d» : کجا او نهاده کند آذرا . ۱۰ - «d» بیترا ندارد .
- ۱۱ - بجز «d» : باد . ۱۲ - بجز «d» : نیابم همی اندر آن هیچ راه ؛ «C» : بیت ذیلرا
- آورده است :

لب ما زخنده چه بندی همی .

برینجا درازچه خندی همی

۱۳ - این بیت فقط در «d» آمده است که با توجه بمصراع دوم بیت قبل ضمن متن گنجانده شد .

۱۴ - بجز «d» : پدر گفت پورا درین . ۱۵ - بجز «d» ، «p» : بر . و «d» بیت ذیلرا
 اضافه دارد :

که گفتند از گفته بی رهان .

که آواز بشنودم از ناکهان

زمن خسرو آزار دارد همی
 گرانمایه فرزند گفتا چرا
 شه شهریاران بگفت ای پسر
 مگر آنکه تادین پیامو ختم
 جهان ویژه کردم بیرنده تیغ
 همانا دلش دیو بفریفتست
 همی تا بدین اندرون بود شاه
 چو از دور دیدش ز کهسار کرد
 پذیره شدش زود فرزند شاه ۵
 زاسپ چمنده فرود آمدند
 پیرسید ازو فرخ اسفندیار
 خردمند گفتا درست است وشاد
 درست از همه کارش آگاه کرد
 خردمند را گفت اسفندیار
 ار ایدونکه با تو بیایم بدر
 و و ایدونکه نایم بفرمانبری
 یکی چاره ساز ای خردمند پیر
 خردمند گفت ای شه ۱۱ پهلوان
 تو دانی که خشم پدر بر پسر
 بیایدت رفتن چنینست روی
 بدین ایستادند و گشتند باز
 یکی جای خویش فرود آورید

دلش از رهی بار دارد همی
 چه کردی بدین ۱ خسرو کشورا
 گناهی ندارم بجای پدر ۸۸۵
 همی در جهان آذر افرو ختم
 چرا دارد از من بدل شاه ریغ
 که بر بستن من چنین شیفتست ۲
 پدید آمد از دور گرد سپاه ۳ ۸۹۰
 بدانست کامد فرستاده مرد ۴
 چو دیدند مر یکد گرد ابراه ۶
 گو و پیر هر دو پیاده شدند
 که چونست شاه آن گوشه ریاز ۷
 سرش را ببوسید و نامه بداد ۸۹۵
 که مرشاهرا دیو گمراه ۸ کرد
 چه بینی مرا اندرین روز کار ۹
 نه نیکو ۱۰ کند کار با من پدر
 برون برده باشم سراز کهتری
 نباید چنین ماند بر خیر خیر ۹۰۰
 بدانندگی پیرو بر تن ۱۲ جوان
 به از خوب مهر ۱۳ پسر بر پدر
 که هرچ او کند پادشاه است اوی
 فرستاده وشاه کردن فراز ۱۴
 پس آنگاه خوردند هر دو نبید ۱۵ ۹۰۵

- ۱ - «p» . تو با . ۲ - «د» : بیاشیفتست . ۳ - ... بود اسفندیار ... کرد سوار .
 ۴ - «د» اضافه دارد : چراغ مهان بود و دستور شاه فرستاده شاه زهی پور شاه .
 ۵ - «p» : چراغ جهان بود و دستور شاه . ۶ - «د» : همی بود تا او پیامد برآه .
 ۷ - «C» : نامدار . ۸ - «د» : بی راه . ۹ - «د» : که بر من چه بینی درین روز کار .
 ۱۰ - «د» : دگرگون . ۱۱ - «د» : بل . ۱۲ - «د» : و بخت . ۱۳ - «د» :
 به از بهر مهر . ۱۴ - این بیت در «د» نیست . ۱۵ - «د» : نهادند هر دو بکف بر
 نبید ؛ «p» : پس اندر گرفتند ... و چاپ تهران بیت ذیل را افزوده است :
 به پیش همه عود میسوختند تو گفتی همی رامش آموختند .

ز لشکر فراوان کس آمدش پیش
وز آنجا خرامید با چند گرد
کمر بسته بر سر ۳ نهاده کلاه

دگر روز بنشست بر تخت خویش
همه لشکرش را بیهمن سپرد
بیامد بدرگاه ۲ آزاده شاه

بند کردن شاه گشتاسپ اسفندیار [را]

کلاه کبی بر نهاده بر
همان زند بنهاد در پیش خویش ۴
پس آن خسرو تیغ زن را بخواند
به پیش اندر آمد ببردش نماز
سرافکننده و دستها زیر کش ۶
بدان رادمردان و اسپهبدان
بسختی همی پرورد زاده‌ای
پکی تاج زرینش بر سر نهاد
بیاموزدش خوردن و برنشست ۷
سواری کندش ۸ آزموده نبرد
چنانچون زراز کان بزردی رسد ۹
وزو پیش گویند گویند کان ۱۰
سر انجمنها برزم و بیزم
پیاشد سزاوار دیهیم کسی
بدر پیر گشته نشسته بکاخ ۱۱

چو آگاه شد شاه کآمد بر
مهان و کهانرا همه خواند پیش ۹۱۰
همه موبدان را بکرسی نشاند
بیامد گو دست کرده دراز ۵
باستاد در پیش او بنده فش
شاه خسروان گفت با موبدان
چه گویند گفتا که آزاده‌ای ۹۱۵
بهنگام شیرش بدایه دهد
همی داردش تا شود چیره دست
بسی رنج بیند گرانمایه مرد
پس آزاد زاده بمردی رسد
مر اورا بجویند جویندگان ۹۲۰
سواری شود نیک و پیروز رزم
جهانرا کند یکسره زیر پی
چو پیروز گردد کشد یال و شاخ

- ۱ - «p» : ز لشکر بیامد فراوانش ؛ نسخ دیگر بجز «د» : چو دیوان لشکر بیارود .
 ۲ - «د» : بلشکر که . ۳ - «د» : و بر نهاده . ۴ - «د» بیت را ندارد ؛
 «C» : زند و استا نهاده به پیش . ۵ - «د» : گوو دست ... ؛ «p» : گو و دست
 کرده فراز .
 ۶ - «p» : ... و دست کرده بکش (رجوع شود به بیت ۷۹۸) ؛ «د» بیت را ندارد ؛
 ۷ - بجز «p» «د» ؛
 ۸ - بجز «p» «د» : کند . ۹ - «د» ؛
 ۱۰ - این بیت در «د» نیست . ۱۱ - «p» بیت را ندارد ؛ «د» ؛
 چو نیرو گرد با سروبال و شاخ
 بیاموزدش راه و خیره شود .
 بکاه دلیری و کردی رسد .
 بدر پیر گشته نشسته بکاخ .

نشسته بایوان نگهبان رخت
 پدر را یکی تاج زرین و گاه ۱
 شنید از شما کس ۳ چنین داستان
 تن بابرا دور خواهد ز سر ۴
 نهاده دلش تیز بر جنگ اوی ۵
 چه نیکو بود کار کرد پدر
 نیابد خود این هرگز اندر شمار
 ازین خام تر نیز کاری مخواه
 که آهنگ دارد بجان پدر ۸
 بیندی که کس را نیستت کس ۱۰
 مرا مرگ تو کی بود آرزوی
 که کردستم اندر همه روزگار
 کجا بودم این خود بدل در گمان ۱۳
 ترا ام من و بند و زندان تراست
 مرا دل درستت و آهسته هس ۱۴
 مراورا بیندید و زین مگذرید ۱۵
 غل و بند و زنجیر های گران
 به پیش جهاندار گیهان خدای

ندارد پدر جز یکی تاج و تخت
 ۹۲۵ پسر را جهان و درفش و سپاه
 نباشد بدان نیز همدانستان ۲
 ز بهر یکی تاج و افسر پسر
 کند با سپاهی خود آهنگ اوی
 چه گویند پیران که با این پسر
 ۹۳۰ گزینانش گفتند کای شهریار
 پدر زنده و پور جویای گاه
 جهاندار گفتا که اینت ۷ پسر
 بیندم چنان کش سزاوار ۹ و بس
 پسر ۱۱ گفت ای شاه آزاده خوی
 ۹۳۵ ندانم گناهی ۱۲ من ای شهریار
 بجان تو ای خسرو کام ران
 ولیکن تو شاهی و فرمان تراست
 کنون بند فرمای و خواهی بکش
 شه خسروان گفت بند آورید
 ۹۴۰ به پیش آوریدند آهنگران
 بیستند او را همه دست و پای

۱ - «د» : وزرین کلاه . ۲ - «د» : بر آن پور همدانستان . ۳ - «د» : پسندیده باشد .
 ۴ - «د» : مخالف کند رای خود با پدر . ۵ - «د» : بیت را ندارد . ۶ - «د» :
 بزرگانش . ۷ - «د» : گفت آنکس است این پسر ؛ «p» : ... اینک پسر . ۸ - «p» و
 «د» این بیت را افزوده اند :

ولیکن من او را بجویی زخم . که عبرت بگیرند ازو بر زخم
 که مصراع دوم در «د» چنین است : که عبرت کرد زان همه بر زخم .

۹ - «p» : سزایست . ۱۰ - «د» افزوده :

چو بشنید اسفندیار این سخن
 دل مرد برناشد از غم کهن .

۱۱ - «د» : بدو . ۱۲ - بجز «د» : گناه . ۱۳ - «p» : بیت را نداود
 و در «د» چنین است :

بجان تو ای شاه گرمی بدل
 گمان برده ام بیخ من بر کسل .

۱۴ - «د» : بیت را ندارد . ۱۵ - «د» : بیندید او را ... ؛ «F» : ... بگذرید .

که هر کش همی دید بگریست زار ۱ مر اورا نشانند بر پشت پیل سوی گنبدان دژ پر از خاک سر ۳ ستون آوریدند از آهن چهار ۴ ز تختش فکندند ۶ و بر گشت بخت گو ۷ پهلوان زاده باداغ و در د زمان تا زمان زار بگریستی	چنانش بیستند پای استوار فراز آوریدند پیلی چونیل ۲ بردندش از پیش فرخ پدر ۹۴۵ بدان دژش بردند بر کوهسار مر اورا در آنجای بستند سخت نگهبان برو کرد پس چند مرد بدان تنگی اندر همی زیستی
---	--

رفتن گنجاسپ به سیستان و لشکر آراستن ارجاسپ بار دیگر

که خسرو سوی سیستان کرد روی کند موبدان را بدان بر گوا پذیره شدش پهلوان سپاه سوار ۸ جهان دیده همتای سام ۹ ابا مهتران و گزینان در ۱۰ ابارودها از کران تا کران ۱۲ از آن شادمان گشت فرخنده شاه همه بنده وار ایستادند پیش ۱۵	بر آمد بسی روز کاران بروی ۹۵۰ که آنجا کند زند و استاروا چو آنجا رسید آن گرانمایه شاه شه نیمروز آنکه رستمش نام ابا پیر دستان که بودش پدر ۹۵۵ برآه ۱۱ آوردیدند را متکران بشادی پذیره شدندش ۱۳ برآه بزابلش ۱۴ بردند هممان خویش
---	--

۱ - «p» دو بیت ذیلرا افزوده است :

بفرمود آنکه بدژ بردنش نوندی دونده چو مرغی پیر	جواندو کره کرده بدگردنش بیاوید گفتا یکی پیل تر و در «د» دو بیت اضافی چنین است :
--	---

بفرمود بسته بدر بردنش دونده رونده چو مرغ میر	چو کردند زنجیر در گردنش بیاوید گفتا یکی پیل تر
---	---

۲ - «p» : نییل . ۳ - «p» : ... دودیده بر از آب و خسته جگر ؛ «د» : چو بردندش ... دودیده
 بر از آب و رخساره تر . و علاوه این بیت را نیز هر دو نسخه افزوده اند :

فرستاد سوی دژ گنبدان گرفته پس و پیش اسپهبدان . ۵ - بجز «د» : بدانجا بیستند .
 ۶ - بجز «د» : بیفکند . ۷ - «p» : دل . ۸ - بجز «د» : سواره . ۹ - «د» : فرزندان سام .
 ۱۰ - «د» : دگر مهتران و یلان سر بر سر ؛ «p» : و سران سر بر سر . ۱۱ - «د» : به پیش .
 ۱۲ - «د» : با آوازه های کشیده کران . ۱۳ - «د» : شدش با سپاه . ۱۴ «د» : فراوانش .
 ۱۵ - «p» : ایستاده به پیش .

- ازو زند و استا ۱ بیاموختند
 بر آمد برین میهمانی دوسال
 بهر جا کجا شهریاران بدند ۳
 ۹۶۰ که او پهلوان جهانرا بیست
 بزابلستان شد به پیغمبری
 بگشتند یکسر ز فرمان اوی
 چو آگاهی آمد بیهمن که شاه
 نبرده ۷ گزینان اسفندیار
 ۹۶۵ به پیش گو اسفندیار آمدند
 مراورا برامش همی داشتند
 پس آگاهی آمد بسالار چین
 بر آشفست خسرو باسفندیار
 خود از بلخزی زابلستان کشید
 ۹۷۰ بزابل نشست ۱۳ مهمان زال
 ببلخ اندرون ۱۴ جز که لهراسپ شاه
 مگر هفتصد مرد آتش پرست
- نشستند ۲ و آتش بر افروختند
 همی خورد گشتاسپ باپور زال
 چو از کار گشتاسپ آگه شدند
 تن پیلوارش باهن بنخست ۵
 که نفرین کند بر بت آزری
 بهم بر شکستند پیمان اوی
 بیستش پدر را ابربی گناه ۶
 از آنجا برفتند تیمار دار ۸
 کیان زادگان زاروخوار ۹ آمدند
 بزندانش تنها بنگداشتند
 که ماه از کمان آمداندر کمین ۱۰
 سوی گنبدان دژ ۱۱ فرستادخوار
 بمهمانی پور دستان کشید ۱۲
 بدین روز گاران بر آمد دوسال
 نماندست از ایرانیان و سپاه ۱۵
 همه پیش آذرب آورده دست ۱۶

۱ - «F» «p» : چواستا و کشتی . ۲ - «F» «p» : بیستند و «د» تمام بیت را ندارد .
 ۳ - «د» : بهرمرزگاهی . ۴ - «F» «p» : از آن . ۵ - «p» : باهن تن پهلوی کرد پست ؛
 «د» : وز آهن تن شیرجنگی بنخست . ۶ - «د» : ... مرآن شاهرا بی گناه ؛ «F» «p» :
 بیست آن کرانمایه را ... ۷ - «د» : نییره . ۸ - «F» «p» : بیماروزار ؛ «p» بیت را ندارد و
 هر دو نسخه بیت ذیلرا افزوده اند :

سپه را همه داشتند دست باز پس اندر گرفتند راه دراز .

۹ - «F» «p» : شیروار . ۱۰ - «F» : اند آمد بکین ؛ «د» : که آمد که آنکه جویند کین .
 ۱۱ - «د» «F» «p» : بزندان و بندش . ۱۲ - «د» : سیستان بر کشید . . . ؛ «F» «p» : ...
 بیابان گذارید و جیعون برید . ۱۳ - متن بروخیم : نشست ؛ «C» : نشستند . متن ما از «د» است .
 ۱۴ - «د» : اندرونست . ۱۵ - «د» : از ایران براوسپاه . ۱۶ - «د» : هشتصد مرد یزدان ...
 همه پیش یزدان ... و «p» و «F» و چاپ طهران دو بیت آتی را افزوده اند :

از آن نامداران همین است و پس
 هلازود برخیز چندین میای

چوایشان ببلخ اندرون نیست کس
 مگر پاسبانان کاخ همای

که «F» و چاپ تهران مصراع دوم بیت اولرا اینطور ضبط کرده اند : از آهنگ داران همینند و
 پس . و «د» بیت اول آنرا دارد چنین :

در آن نامداران همین است و پس .

جزایشان ببلخ اندرون نیست کس

ابرچنگ لهراسپ شان داددل
سوی سیستان رفت خود با سپاه
سواری نه اندر همه کشورش
بباید بسیچید و آراستن ۱
ببند گران اندرست استوار
که بباید این ژرف راه دراز ۲
از ابرانیان بکسر آگه شود
گذارنده راه و نهفته پژوه
چه بایدهمی هرچه خواهی ۴ بگوی
نگه کن بدانش بهرسو بگام ۵
ببلخ گزین شد کجا کاخ شاه ۶
پرستندگان دید و لهراسپ را ۷
برخ پیش او مر زمین را برفت ۸
از اندوه دیرینه آزاد شد ۹
سپاه پراکنده باز ۱۰ آورد
بکوه و بیابان و جای رمه
گزیده سواران کشورش را ۱۱

مهبانرا همه خواند شاه چنگل
بدانید گفتا که گشتاسپ شاه
۹۷۵ بزابل نشست با لشکرش
کنونست هنگام کین خواستن
پسرش آن گرانمایه اسفندیار
کدامست مردی پژوهنده راز
نرانند بره ایچ و بی ره شود
۹۸۰ یکی جادوی بود نامش ستوه
منم گفت آهسته و راه جوی
شه چپنش گفتا با بران خرام
پژوهنده راز بیمود راه
ندید اندرو شاه گشتاسپ را
۹۸۵ بشد همچنان پیش خاقان بگفت
چو ارجاسپ آگاه شد شاد شد ۹
سرانرا همه خواندو گفتا روید
برفتند گردان لشکر همه
۹۸۹ بدو باز خواندند لشکرش را

- ۱ - «د» ... آختن بیاید یکی تاختن ساختن ؛ «p» : ... بیاید یکی لشکر آراستن .
۲ - این بیت در چاپ طهران نیست . ۳ - «د» : جمله . ۴ - «د» : باید . ۵ - «F» : تکبانش بنکر
که چندو کدام ؛ «د» : نکه کن زهرسو بگسترده دام ۶ - «p» : بیدار شاه ؛ «د» : بیدار گاه .
۷ - «د» پرستنده دید لهراسپ را ؛ نسخ دیگر بجز «p» «F» : پرستنده را دید و لهراسپ را و «F»
بیت آتی را ضبط کرده است :
تهی دید بلخ از کو اسفندیار زشادی رخس تازه شد چون بهار .
۸ - «د» : ... جادو بگفت برخ در زمین پیش او خال رفت ؛ «p» : ... چنان چون بدانست
اندر نهفت ؛ «F» و چاپ طهران نیز سه بیت بشرح ذیل افزوده اند :
که گشتاسپ رفتست و لشکر همه تهی کرده از مرد کشور همه
جز آذو پرستان ندیدم کسی بگشتم بلخ اندرون من بسی
سراسر سخن پیش مهر بگفت چنان چون بدانست اندر نهفت
۹ - «p» «F» : گشت . ۱۰ - «د» «p» : کرد طهران دو بیت آتی را افزوده اند :
چو کرد آمدش خلغی صدهزار و سپردند او را همه هوش و توش .
باواز خسرو نهادند گوش

گزیده سواران نیزه گذار
سپردند او را همه هوش و توش .

چو کرد آمدش خلغی صدهزار
باواز خسرو نهادند گوش

۲ - قصائد و قطعات و آیات پراکنده

بقرتیب حروف الفبا

- | | |
|--|--|
| ۱ من جاه دوست دارم کازاده زادهام | آزادگان بجان نفروشد جاه را ۱ |
| ۲ برخیز و برافروز هلا قبله زردشت
بس کس که زردشت بگردیده دگر بار
من سرد نیابم که مرا ز آتش هجران
گر دست بدل بر نهم از سوختن دل
ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه
آنکس که ترا کشت ترا کشت و مرا زاد | بنشین و برافکن شکم قائم بر پشت
ناچار کند رو بسوی قبله زردشت
آتشکده گشته است دل و دیده چو چرخشت
انگشت ۲ شود بیشک دودست من انگشت
خواهم که بنفشه چنم از زلف تو یک مشت
و آنکس که ترا زاد ترا زاد و مرا کشت ۳. |
| ۸ می صافی بیارای بت که صافی است
چو از کاخ آمدی بیرون بصحرا
بیا تامی خوریم و شاد باشیم | ۴ جهان از ماه تا آنجا که ماهی است
کجا چشم افکنی دیبای شاهی ۵ است
که هنگام می و روز مناهی است ۶. |
| ۱۱ چرخ گردان نهاده دارد گوش
زحل از هیبتش نمیداند
صورت خشمش ۸ ارزشیست خویش
خاک دریا شود بسوزد آب | تا ملک مر و را چه فرماید ۷
که فلک را چگونه بپماید
ذره ایرا بدهر ۹ بنماید
بفسرد نار و برق بشخاید ۱۰. |

۱ - از ترجمان البلاغه ص ۲۹.

۲ - انگشت بکسر کاف یعنی زغال.

۳ - از یادداشت‌های استاد نفیسی نقل از برخی از سقینه هاو بنام عسجدی هم آمده است.

۴ - این سه بیت از مجمع الفصحاست (ج ۱ ص ۲۱۴ - ۲۱۷).

۵ - در مجمع الفصحاء: رومی است. ۶ - در مجمع الفصحاء: و ایام شادبست. متن از

یادداشت‌های استاد نفیسی است.

۷ - دو بیت اول این قطعه در لباب الالباب (ج ۲ ص ۱۱۱-۱۱۳) آمده است در مدح امیر رضی

ابوالقاسم نوح بن منصور بن نوح سامانی و دو بیت دوم در لغت نامه اسدی و سروری ذیل لغت شجده

و شجاید. ۸ - در اسدی و سروری: خشم. ۹ - اسدی: بخاک.

۱۰ - اسدی و سروری: بفسرد آفتاب و بشجاید.

- ۱۵ شب سیاه بدان زلفکان تو ماند
عقیق را چو بسایند نیک سوده گران
ببوستان ملوکان هزار گشتم پیش
دو چشم آهو و دوزخ گس شکفته بیار
کمان با بلیان دیدم و طرازی تیر
ترا بسروین بالا قیاس نتوان کرد
- ۲۱ گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد
من عمر خویش را بصبری گذاشتم
- سپید روز بیا کی رخان تو ماند
که آیدار بود بالبان تو ماند
گل شکفته بر خسار گان تو ماند
درست و راست بدان چشمکان تو ماند
که بر کشیده شود با بر و آن تو ماند
که سرو را قدو بالا بدان تو ماند.
- آری دهد و لیک به مرد گر دهد
عمری دگر بیاید تا صبر بر دهد.

قصیده ۳

- ۲۳ پر بچهره بتی عیار و دلیر
سیه چشمی که تا رویش دیدم
اگر نه دل همی خواهی سپردن
و گر نه بر بلا خواهی گذشتن
بسان آتش تیزست عشقش
بسان سرو سیمین است قدش
فریش آن روی دیبا و نگ چینی
فریش آن لب که تا ایدر نیامد
- ۳۰ از آن شکر لبانست اینکه دایم
از آن لاغر میانست آنکه عشقم
بچهره یوسف دیگر ولیکن
اگر بتگر چنان ۸ پیکر نگارد
- ۳۵ و گر آزر چنوه ۸ دانست کردن
- نگاری سرو قد و ماه منظر
سر شکم خون شد دست و بر مشجر
بدان مژگان زهر آلود منگر
بر آتش بگذرد و بردش مگذر
چنان چون دورخش ۴ مهر نگ آذر
ولیکن بر سرش ماه منور
که رشک آرد بر او گلبرگ تر بر ۵
ز خلد آیین بوسه نامد ایدر
گدازانم چو اندر آب شکر
چنین فر به ۷ شد دست و صبر لاغر
بهجرانش منم به مقوب دیگر
هر بزاد آن خجسته دست بتگر ۹
درود از جان من بر جان آذر

۱ - این قطعه در المجمع (ص ۱۱۹) آمده است . ۲ - این دو بیت در آتشکده آذر (ص ۳۳۳) آمده است و بیت اول آن در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷) نیز ضبط است . ۳ - این قصیده که در حواشی کتاب حدائق السحر (ص ۱۰۴) از منابع مختلف جمع و چاپ شده است پس از مقابله با یادداشت‌های استاد نفیسی و منابع اصلی چنانکه در مقدمه اشاره کردیم درج می‌شود .

۴ - در مجمع الفصحاء : دورخش . ۵ - در مجمع الفصحاء : پر بر .

۶ - در مجمع الفصحاء : اینکه . ۷ - در مجمع الفصحاء : فریبی .

۸ - در ترجمان البلاغه : چو تو . ۹ - این بیت را که از حدائق السحر (ص ۲۱) و جنگی خطی و ترجمان البلاغه (ص ۲۷) است هدایت در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۸۳) به ابو بکر قهستانی نسبت داده است .